

دکتر آگوست کنکل، ضرب المثل ها، جلسه سوم

آگوست کنکل و تد هیلدبرانت © 2024

این دکتر آگوست کنکل در حال تدریس کتاب امثال است. این جلسه شماره سه، سخنرانی اول، گروه، ندای بانوی خرد است.

به جلسه سوم از این مجموعه سخنرانی ها، به «امثال» خوش آمدید.

در جلسه گذشته، با امثال ۱، آیات ۱ تا ۷ آشنا شدیم. در اینجا می خواهیم با کل بخش آموزشی که گفتیم بیشتر فصل های ۱ تا ۹ را شامل می شود، آشنا شویم. در این بخش از آموزش امثال، مجموعه ای از سخنرانی ها وجود دارد. من آنها را سخنرانی نامیده ام. این ممکن است اصطلاح بدی باشد، زیرا وقتی به سخنرانی فکر می کنید، ممکن است به یک استاد، شاید کسی مثل من، فکر کنید که پی وقفه در جلوی کلاس وراجی می کند و می تواند درخشان ترین ذهن ها را تنها در چند دقیقه فلج کند.

خب، اصلاً موضوع این ها این نیست. این ها یک سخنرانی هستند. این ها پدری هستند که همیشه پسرش را خطاب قرار می دهد، که یک اصطلاح عمومی است.

باید در زبان عبری شناخته شده باشد. زبان عبری، مانند بسیاری از زبان های جهان، با استفاده از جنسیت در فعال کردن عملکرد اسم ها متمایز می شود. بنابراین، شما نمی دانید که آیا یک اسم فاعل، مفعول، مفعول غیرمستقیم یا حالت ملکی است.

این با نحوه شناسایی اسم بر اساس جنسیت آن همراه است، که گاهی اوقات کمی سردرگمی ایجاد می کند زمانی که یک اسم در واقع شامل تمایز جنسیتی یا تمایلات جنسی نیز می شود، مانند پسر یا دختر. و بنابراین اکثر زبان ها از این نظر عمومی و فراگیر می شوند. زبان عبری با کلمه ی پسر اینگونه است.

و زبان انگلیسی قبلاً با کلمه مرد به همین شکل بود. اما البته، همه چیز تغییر کرده است. بنابراین در اینجا پدر را داریم که فرزند را معرفی می کند، و خواهید دید که این اتفاق به طور خاص 10 بار در نه فصل اول رخ می دهد.

حال، میان پرده های مختلف و انواع دیگری از اطلاعات بین این ۱۰ سخنرانی کوچک از نه فصل اول ارائه شده است. اما ما قصد داریم با سخنرانی اول شروع کنیم. حال، اینکه چرا سخنرانی از اینجا، بلافاصله پس از مقدمه، که سپس با ندای بانوی خرد در این فصل دنبال می شود، آغاز می شود، دیگر برای ما آشکار نیست.

ما نمی دانیم مجموعه امثال چگونه به وجود آمده است. این به اندازه کافی منطقی است زیرا کاری که امثال انجام می دهند این است که نحوه وقوع این گفتگوها را معرفی می کنند. بنابراین، در اینجا اولین مورد را می آوریم.

پسرم، به نصیحت پدرت گوش فرا ده. به تعلیم مادرت توجه کن، زیرا که آن تاج فیضی بر گردن تو و تاج گلی بر سر توست.

برجسته ترین و والاترین کاری که می توانید انجام دهید، والاترین مقامی که می توانید از نظر روابط اجتماعی داشته باشید، از نظر یک فرد خردمند، با گوش دادن به والدینتان آغاز می شود. به پدر و مادران احترام بگذارید. این طرز فکر کسی است که از خداوند می ترسد.

و بنابراین، همه این گفتگوها از این طریق شروع می‌شوند. شما فردی هستید که نیاز به دانستن دارد. مهارت‌های زندگی به طور طبیعی به دست نمی‌آیند.

و یک منبع برای این دانش برای آنها وجود دارد. و آن منبع منطقی، افرادی هستند که به شما زندگی بخشیدند تا اکنون عضوی از یک خانواده باشید و در این دنیا باشید. بنابراین این یک فرض در مورد روش اساسی کارکرد جامعه است.

همانطور که مادرم در یک ضرب المثل می‌گفت، هر چه خانه برود، ملت می‌رود. جامعه همیشه حول محور خانه‌ها شکل می‌گیرد. و خانه‌ها باید شامل آگاهی از هویت واقعی کودکان و والدین بیولوژیکی آنها باشند.

هر بچه‌ای می‌خواهد این را بداند. هیچ استثنایی هم برای این قانون وجود ندارد. همه بچه‌ها این را نمی‌فهمند.

این واقعیت غم‌انگیز از هم پاشیدگی آن چیزی است که قرار است خانواده باشد. هر پدر و مادری می‌خواهد فرزندی داشته باشد که آنها را درک کند، به آنها گوش دهد و به آنها احترام بگذارد. این فقط یک رابطه‌ی ذاتی است، پیوندی که هر چقدر هم که سعی کنیم خانواده را از نو تعریف کنیم، نمی‌توان آن را از بین برد.

خب، کسی که از خداوند می‌ترسد و شخص خردمند این را می‌داند. بنابراین، تعلیم در خانواده‌ها اتفاق می‌افتد. و ما بخش‌های کوچکی از آن را در کتاب مقدس داریم.

در اول پادشاهان ۱:۶، دلیل شورش در خانواده داوود این بود که او در تربیت ادونیا کوتاهی کرده و او را اصلاح نکرده بود. بنابراین، یک ضرب المثل این دستورالعمل والدین را ارائه و نشان می‌دهد. این یک کلاس درس نیست، اما این گفتگوهای کوچک، می‌توانند در هر نوع زمینه‌ای اتفاق بیفتند، که بسیار مؤثرتر از یک کلاس درس است.

و البته، منظور از جوان، صرفاً یک کودک نیست. منظور از جوان در کتاب امثال، کلمه «نَعر» است که همیشه به کسی اشاره دارد، حداقل در سن نوجوانی، کسی که وارد دوران بزرگسالی می‌شود و کسی که نیاز دارد راه و رسم جامعه را بیاموزد. و بنابراین، خرد، این نوع واقعیت را ارائه می‌دهد.

این مهمترین و اساسی‌ترین آموزشی است که وجود دارد. و همانطور که از امثال و اشارات مختلف آن می‌بینیم، تورات، آموزه‌های موسی، اساس همه این دستورالعمل‌ها بود. آنچه باید آموخته می‌شد، آن نکات اساسی بود که خدا در مورد احترام به پدر و مادر، عدم قتل، دزدی، عدم زنا و غیره گفته است.

همه این ارزش‌های اساسی چیزهایی هستند که والدین باید به فرزندانشان بیاموزند. اکنون، چالش بزرگی برای جوانان وجود دارد. چالش بزرگ برای جوانان همیشه دوستانشان هستند.

همه جوانان می‌خواهند پذیرفته شوند. این آرزوی آنهاست. بنابراین، آنها می‌خواهند در خانواده و عزیزان خود ادغام شوند.

اما خارج از خانواده‌های خودشان، آنها خواهان پذیرش هستند. حال، اگر در واقع، واحد خانواده از هم بپاشد و فرزندان آنطور که باید از مراقبت والدین برخوردار نباشند، این به یک مشکل واقعی تبدیل می‌شود. با این حال، واقعیت دیگر این است که این وسوسه که خودمان تصمیم بگیریم چه چیزی خوب است، در قلب همه ما وجود دارد.

ما تصمیم خواهیم گرفت که چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است. و البته، وقتی این کار را انجام می‌دهیم، مستقل از ترس از خدا و خرد، انتخاب‌ها همیشه بد خواهند بود. و بنابراین، این اولین سخنرانی که اینجا داریم، سخنرانی‌ای است که در آن باید در انتخاب دوستانمان مراقب باشیم.

دوستانی که انتخاب می‌کنیم گاهی اوقات تبدیل به یک گروه می‌شوند. می‌توانیم آنها را یک دسته بنامیم. اما گاهی اوقات آنها شوم‌تر هستند.

ما آنها را یک باند می‌نامیم. و این باند به دنبال منافع خود است. این متن به واضح‌ترین شکل، ماهیت یک باند، ارزش‌های آن و نحوه عملکرد آن را توصیف می‌کند.

و از این نظر، از زمان صحبت پدر در زمانی که این ضرب‌المثل مطرح شد تا به امروز ذره‌ای تغییر نکرده است. گروه چه قوی می‌دهد؟ خب، آنها گفتند، ما دوستان تو هستیم. ما به تو همراهی خواهیم داد.

بعلاوه، ما قرار است با هم بمانیم. ما قرار است یک کیسه بزرگ پول داشته باشیم و آن را با هم تقسیم کنیم. و چطور قرار است این کیسه بزرگ پول را به دست بیاوریم؟ خب، شما آن را از افرادی که آن را دارند می‌گیرید.

از کجا دیگه می‌خوای گیرش بیاری؟ و خب، پدر اینجا در دو بخش داره به پسر هشدار می‌ده. اینم از روش و روشش.

اما این نتیجه‌ی کار است. این باندهای خشن قربانی خشونت خود می‌شوند. فکر می‌کنم وقتی با شمشیر زندگی می‌کنی، با شمشیر هم می‌میری، این یک راه برای بیان این موضوع است.

و بنابراین، در اصل، خشونت یک تله است. حال، در اینجا سوالی مطرح می‌شود که چگونه باید آیه ۱۷ را به عنوان یک استعاره تفسیر کرد. این آیه در مورد پرنده و تله چه می‌گوید؟ آیا می‌گوید اگر پرنده ببیند که شما در حال تله‌گذاری هستید، بدیهی است که از آن دوری می‌کند؟ یا می‌گوید که می‌توانید تله را درست جلوی پرنده در حالی که تماشا می‌کند، قرار دهید و او همچنان مستقیماً به سمت آن پرواز کند؟ این ضرب‌المثل را می‌توان در واقع به هر دو صورت خواند.

اما من روش دوم را دوست دارم چون فکر می‌کنم درست‌تر است. پدرم قبلاً حیوانات را تله می‌گذاشت. یک حیوان با دیدن اینکه شما تله گذاشته‌اید، نمی‌ترسد.

بیشتر اوقات، آنها کاملاً... شما یک... خب، ما قبلاً خرگوش‌ها را به دام می‌انداختیم. می‌دانم که این روزها ممکن است برای بعضی‌ها چیز خیلی وحشتناکی باشد، اما این روشی بود که ما آنها را می‌گرفتیم تا به مرغ‌ها غذا بدهیم. اما خرگوش هیچ توجهی به شما که تله را می‌بندید نمی‌کند.

این اصلاً مشکلی نیست. و او همچنان مستقیماً با آن برخورد خواهد کرد. و من فکر می‌کنم این همان چیزی است که ضرب‌المثل اینجا در مورد پهن کردن تور برای پرندگان می‌گوید.

می‌توانید تور را پهن کنید، و می‌توانید دانه‌ها را در آن بپاشید، و پرنده می‌تواند شما را در حال انجام این کار تماشا کند. او از این موضوع بی‌خبر است. او مستقیماً به داخل آن پرواز می‌کند و گرفتار می‌شود.

حالا، به نظر من، این بهترین تصویر از اتفاقی است که برای یک گروه می افتد. می توانید به اتفاقی که برای این عضو گروه، این عضو گروه، این عضو گروه می افتد، و پایان وحشتناکی که برایشان رقم می خورد، و عواقب غم انگیزی که به دنبال دارد، اشاره کنید، اما مهم نیست. آن شخص همچنان به گروه خواهد پیوست.

این اتفاق همیشه می افتد. این نگرانی پدر است. بنابراین، او مضطرب است که این فریب رخ ندهد.

در نهایت، این جان خودشان است که در خطر است. طمع آنها آنها را نابود خواهد کرد. این ما را به مشکل احمق می رساند، کسی که به سادگی از خداوند نمی ترسد.

و این در واقع، همانطور که در امثال یاد می گیریم، تقریباً شامل همه می شود. و ما این را در اینجا از ندای بانوی خرد، که آیات ۲۰ تا ۳۳ در فصل ۱ است، می بینیم. حال، نوعی ساختار کیاستیک وجود دارد همانطور که ما آن را می نامیم. به عبارت دیگر، همانطور که شروع می شود، پایان می یابد و به یک نقطه اصلی توسعه می یابد.

و نکته اصلی همان نکته ای است که درست در وسط قرار دارد. در این مورد، آیات ۲۶ و ۲۷ از ندای بانوی خرد است که در آن، وقتی مصیبت فرا می رسد، خرد نمی تواند کاری جز گفتن این جمله انجام دهد که «من به شما گفته بودم.» «جوانان ممکن است به این باند بپیوندند و جوانان ممکن است عواقب پیوستن به این باند را متحمل شوند.

و چه می توان گفت؟ خب، چیزی بیش از این نمی توان گفت، من که به شما گفتم. این جوهره این نکته، این فراخوان است که در آن بانوی خرد از همه دعوت می کند. اما او واقعاً از همه دعوت می کند.

او بیرون، در میان مردم است. او در چهارراه ها، در خیابان های دروازه است. هر شهر، یک شهر بزرگ دیوارکشی شده است.

و بنابراین، یک ورودی اساسی دارد که از همه افراد داخل شهر محافظت می کند. و در آن ورودی، شما باید همه کسانی را که رفت و آمد می کنند زیر نظر داشته باشید. می خواهید بدانید که آیا دشمنان به شهر نفوذ می کنند یا خیر.

و بنابراین، فضاهای باز و دفاتر مختلفی در هر طرف دروازه وجود دارد که در آنها می توانید به معاملات و مشاغلی که ممکن است در خارج از شهر در جریان باشد، رسیدگی کنید. و سپس، از دروازه، مسیرها به مناطق مختلف شهر منشعب می شوند. و درست در همان جا، در آن گوشه، در آن نقطه تقاطع، در آن سر، همانطور که در این آیات آمده است، بانوی خرد (حکمت) درخواست خود را مطرح می کند.

و او به ساده لوحان می گوید که باید بزرگ شوند. او به آنها می گوید، او علیه تکبری که تحقیر را ارج می نهد، یا علیه احمق هایی که فکر می کنند همه چیز را می دانند، هشدار می دهد. او آنها را فرا می خواند تا به اصلاح بازگردند.

چون اگر این کار را نکنند، اگر حکمت را نادیده بگیرند، دست او از قبل دراز شده است. این یک هشدار است. آنها این نصیحت و راهنمایی که او می دهد را رد می کنند.

این فاجعه بار خواهد بود. و بنابراین، تحقیر و تمسخر از راه خواهد رسید. نابودی آنها مانند طوفانی عظیم خواهد بود.

روز مصیبت، روز دردسر و عذاب می‌شود. بنابراین، سرنوشت احمق این است که اشتباه نکرده و از خداوند نترسد. در واقع کاری که او با این هشدار به احمق‌ها می‌کند، دعوت از خردمندان است.

او دارد آنها را تشویق می‌کند. از آنها می‌خواهد که توجه کنند. او در واقع به آن احمق امیدی ندارد.

زیرا وقتی این تصمیم را گرفتند، وقتی ترس از خداوند را رد کردند، اصلاح‌ناپذیر می‌شوند. البته، این یک قانون مطلق نیست. این به این معنی نیست که افرادی که راه درست را رفته‌اند، هرگز مسیر زندگی خود را تغییر نمی‌دهند و ترس از خداوند را یاد نمی‌گیرند.

این چیزی نیست که بانوی خرد می‌گوید. اما او می‌گوید که این یک قانون است. قانون این است که وقتی مسیر زندگی‌تان را تعیین می‌کنید، تغییر آن بسیار غیرمعمول می‌شود.

استثنا، قاعده را از این نظر ثابت می‌کند. و بنابراین، آنچه باید آغاز شود، ترس از خداوند و اصلاحی است. که با این آموزه همراه است. فهم و شعور انسانی به خودی خود ناقص است.

این به ضرر کسی است که آن را رد می‌کند. نادان به دلیل سرگردانی در مسیرهای اشتباه خواهد مرد. اما مطیعان، و این نکته مهم است، کسانی هستند که با اطمینان زندگی خواهند کرد.

و در مقابل، آنها با امنیت زندگی خواهند کرد زیرا نیازی به ترس از روز دردسر که در راه است، ندارند.

این دکتر آگوست کانکل در حال تدریس کتاب امثال است. این جلسه شماره سه، سخنرانی اول، گروه، ندای بانوی خرد است.